



دستیار و مشاور عالی فرمانده کل قوا گفت: هزینه‌ی قوی شدن، قدرتمند شدن و بازدارندگی کمتر از هزینه در جنگ است. سردار سرلشکر باسدار یحیی رحیم صفوی دستیار و مشاور عالی فرمانده کل قوا در تحلیل جغرافیای عملیات خبیر در سال ۶۲ اظهار داشت: صدام با ۱۲ لشکر جنگ را شروع کرد و با حدود ۶۰۰۰۰ لشکر جنگ را اتمام رساند. هنر ما این بود که قدرت و ضعف راهبردی دشمن را بشناسیم و قدرت

روایتی برگرفته از زمانه و رزم «سیدمجید کلوشادی» از شهدای سرزمین کرمانشاه

داشت، کم‌رشی دیگر توان نگه داشتن بچه تو شکمش را نداشت.
سید رضا قامت نماز صبح را بست اما نفهمید چگونه سلام
نمازش را به دویدن ختم کرد. دست بپول را گرفت، نشانده
توی ماشین شورت و تا بیمارستان معتمدی کرمانشاه تو
میدان فردوسی را اند. بپول گره جاقدهش را باز کرد، نفیشتش را
شکسته شکسته بیرون داد. همین که روی تخت بیمارستان
دراز کشید. پرستار زن هندی با لب‌های پهنی که جلوه‌ای
خاصی به صورتش داده بود سرش را وصل کرد. سید رضا
بیرون در اتاق زایمان ایستاد اما بی‌قراری قرار ی از سر و
می‌یابید. تمام راهروی بیمارستان را دراز کرد. صبح به دروازی
غروب خورشید رسید. سید رضا در اتاق زایمان را چند بار در.
پرستار زن هندی اخم‌هایش را به هم دراند. چیزی به

کوچه پس کوچه های کرمانشاه

ولولہ جنگ

انقلاب که سر و سامان گرفت. کردهای مخالف دولت مرکزی سر بر آشوب و تجزیه برداشتند. مجید همراه دوستانش به آموزش رزم روی آورد. هنوز قائله کردستان به پایان نرسیده بود که ولوله جنگ ناخفته شد. مجید دل در گرو مهر وطن داشت. راهی تپه نبی (کرم) اصف. قدم به قدم آموزش‌های نظامی و رزمی را دید. همراه رزمندگان به عملیات تامن الانچه شرکت کرد و او می‌دانست بسیاری پیاده نظام است؛ پیشروی برای خروج متجاوزان عراق به ایران باید

چند شبانه روز جنگ

روز پنجم مهرماه سال ۶۰ قار بود حصر آبادان شکسته شود. فرمان امام هم همین را می گفت. مجید نشست بند پویشش را محکم بست. بچه های گردان تحت امرش درشقر کارون قدم به قدم دنبال مجید می رفتند تا رسیدند به میدان مین. مجید نشست. آفتاب بریزن خورستان جانانه می تابید. جاقوی تبلیغ راز از غلاف درآورد. با حوصله دور مین ضد نفر کاشته شده را کاوید. عرق پیشانی اش را پاک کرد. کلاه آهنی اش را جابه جاکرد. حرارت پیدای می کرد. اما مین با صدای ناله کشیدن مرتب مجید خنثی شد. چند ثانیه روز با صدای ادامه داشت. تجربه اولین پیروزی ایرانی در برابر عجب رانده شدن لشکر مجید و به واسطه درآمدن جمع آبادی در عراقی دلچسب بود. خستگی بچه های لشکر فتح و نصر و فجر در آمد.

چالاک و تیزهوش

باید فکری برای فتح خرمشهر می‌کردند نیروی مجید دیگر ریزده و آب دیده جنگ شده بود. مجید دیگر نیروی اطلاعات و عملیاتی شده بود که چلاکی و تیزهوشی‌اش به کم سن و سالی‌اش می‌چربید. نبرد بیت المقدس در آستانه اجرا بود. خرمشهر سیبل رزمنده‌ها بود. شب ۱۰ اردیبهشت سال ۶۰۲ پیاده راه افتاد. خارج کردن جاده اهواز به خرمشهر از بُرد دید ارتش عراق به فکر همه رسیده بود. مجید از داخل کانال حفر شده در بین ستون، چند گام جلورفت. بین تاریکی غلیظ که حتی مهتاب هم نور نداشت، تیر به شکم هم‌رزمش مرتضی خورد. مجید نشست به چشم آهیخته مرتضی زل زد. نفس عمیقی کشید، پای در گل شده بود نمی‌دانست چه کند. نیم خیز شد داد زد: «امدادگر». برگشت رو به خرمشهر اسلحه‌اش را مسلح کرد، راه افتاد. تا آخرین تیر خشک‌اش را بر ارتش عراق چکاند. روز فتح خرمشهر کنار دیوار مسجد جامع نشست، سرش را به زیر انداخت. به چشم‌های آهیخته و قمرز مرتضی در شب عملیات فکر کرد. بنده یهودین بودند از راز کار و فراموش گرفت. نماز جماعت مسجد سرزمین یهودین مباح مباح است. مجید نشست سلام نمازش را داد. بند یهودین را محکم‌تر از قبل بسته‌آه شکسته‌ای کشید و سرپا شد.

خون از کنار چفیه تایین لبانش راه باز کرد

والفجرها برای سید مجید زمین نبرد بود. ماه به ماه از این رزم به آن رزم می‌رفت. گردوخاک بر په‌ره‌اش راه باز کرده بود. مجید استخوان ترک‌راننده جهاد و رزم شده بود. عملیات نصر هفت پا گرفت. قلعه دیزه به صورت گسترده درگیر عملیات شد. محور نفوذ ضد انقلاب در غرب کشور، قرار بود مسدود شود. اجرای ارتش توپخانه روی مواضع دشمن آغاز شد.

۱۶ مرداد سال ۶۶ نیروهای تحت امر مجید چند روزی بود که درگیر شده بودند. طلوع روز عید قربان گرم و دمدار بود. آفتاب سوزان وسط آسمان مرز ایران و سلیمانیه عراق پرنور می‌تابید. ققمقه آب سید بحدت تمام شد. ارتش از تدارکات لشکر به سنگ‌های پیش‌مرگ به کلی بسته شده بود. صدای تیراندازی و انفجار قطع نمی‌شد. اولین تپه «بلفت» فتح شد. سید مجید اولین نفر محور پیاده در حال پیشروی بود. عرق از سر تا سر بدنش می‌چکید، چشمانش دود می‌زد. تابش نور به هر تکه سنگی را سراب می‌دید. چشمانش را بست خشکی گلوداشتش می‌کرد. حتی نم نسیم نمی‌وزید. چند قدم بعد تپه بلفت را طی کرد. سراب بزرگی دید. در لحظه گلوله خمپاره ۶۰ در چند متری به مرز انفجار رسید. خون از کنار سربندش که چغیه بود تا بین لبانش راه باز کرد. دیگر مجید ندید که چند ساعت بعد، پاسگاه بای به فریاد ... اکبر به دست رزمندگان عراق فتح شد. عید قربان قربانی می‌خواست، ابراهیم اسماعیل را به قربانگاه برد و مجید شهادت را به دوش کشید.

محور مقاومت

نیروهای برهنه دریادگان گارد ویژه سوریه!

❄️ حالمان به هم خورد!

رفتیم داخل. آنچه می دیدیم اصلاً شباهتی به یادگان نداشت. یک مکان مخروبه‌ای بود. مخروبه به معنای واقعی کلمه. نه آب داشت و نه برق نه ساختمانی که بشود در آن زندگی کرد. از نظر بهداشتی وضع بسیار مشمئزکننده و غیر قابل تحملی در آنجا حاکم بود. یک آسایشگاه دیدیم که نیروهای ازارتش سوریه داخل آن زندگی

می کردند. در یک طرف آسایشگاه می خوابیدند و غذا می خوردند و در طرف دیگرش دستشویی می کردند و مستراحان هم همان جابود؛ بدون در و پیکر. از وضعی که می دیدیم حالمان به هم خورد. صبح برای خواندن نماز جماعت صف بستیم. حتی یک نفر از سوری های پاری نماز نیامد. گویا طبق فرماننامه حزب بعث سوریه، ورود نظامیان به حوزه دین و مذهب در مراکز نظامی کاملاً ممنوع بود و حتی جرم به حساب می آمد. در عوض من دیدم عناصری از ارتش سوریه را که فارسی بلد بودند و در بین ما یادداشت برمی داشتند. اگر هم از صحبت های ما یادداشت برمی داشتند، کسی از نیروهای ارتش شان می خواست به ما نزدیک بشود یا برخورد شدید این خبرنگارها با ما مواجه می شد. آن مأمورهای ما را یادداشت می کردند و به اداره آن گزارش می دادند. بعد هم از فردا دیگر آن فرد را در یادگان نمی دیدیم.

در اجتماعات مان
وقتی شعار مرگ
بر آمریکا و مرگ بر
شوروی می دادیم آنها
گفتند لازم نیست!
عار مرگ بر شوروی

فازنده صدر
گروه یادپرد

کتاب پارتیزان را به تازگی انتشارات
۲۷ بحث از سرگذشت مستند
سردار شهید علی اکبر حاجی پور به قلم سردار دکتر
گلعلی بابایی منتشر کرده است. این کتاب در ۵۲ فصل
تلاش کرده تصویر واضحی از فرمانده تیپ ۱ عمار
شکر ۲۷ محمد رسول... (ص) برای مخاطبانش
ترسیم کند. آنچه در ادامه می آید، برشی از این کتاب
است که به عنوان نبرهای اشکری ۲۷ برای مقابله با
تجاوز رژیم صهیونیستی اشاره دارد.

عملیات از نهر خین

علی اکبر حاجی پور در نوار مصاحبه راوی لشکر ۲۷ با او که فرمانده گردان عمار در سوریه بود در اردوگاه قلاجه و به تاریخ ۱۲ مهر ۱۳۶۲ گفت: «در خرداد ۱۳۶۱ بعد از دو روز که به یادگان امام حسین مراجعه کردیم، حاج احمد گفت: دستور عوض شده است؛ تیپ ما باید به سوریه برود. اسرائیل آن قدر برزور شده که زمان به سوریه و لبنان لشکر کشی کرده. ما باید برویم و با آنها که دشمن اصلی اسلام هستند، بجنگیم. ضرر روز ۲۱ خرداد ۱۳۶۱ هواپیمای ما در فرودگاه دمشق بر زمین نشست.

اشک ریزان و سینه زنان

برای رفتن به زیارت مرقد مطهر حضرت زینب (س) کل نیروهای اعزامی را با خودروهای آتش سوزیه به سمت زینبیه حرکت دادند. اواسط شب بود که به زینبیه رسیدیم و برای اولین بار چشممان به گنبد بارگاه حضرت زینب افتاد دیگر هیچ کس توی حال خودش نبود. زیارت دلجسی کردیم و برای نماز مغرب و عشاء آماده شدیم. بعد از اداي نماز دوباره ذکر توسلی بود و عزاداری. دست آخربا همان خودروها، اعزام پادگانی در جنوب شرقی شهر دمشق شدیم. پادگانی که متعلق به گارد سوری هابود.

[illegible]

سودو کو ۴۸.۳

			5		2			
		5		8		7		
	6			9			5	
4				4				6
	8	4	2		6	5	9	
1				5				7
	4			2		7		
		7		1		6		
			7		9			

			1	8			
		9	7		1		
	8		6			4	
4			3				1
	1	8	9		5	6	2
7				1			8
	6			5		1	
		4		8		2	
			4	6			

			V	W			
		A	D		P		
	I		A		D		
P			I				W
	W	V	F		P	D	I
I			S				Q
	P		V			Q	
		I	W		S		
			I	F			

				6		W				
			9		8		W			
		W			9			1		
V					5					2
		9	8	V		2	5	4		
2					4					W
		5			2			8		
			6		W		4			
				4		8				

همچنین هیچ عددی در یک سطر یا ستون مربع بزرگ ۹ در ۹ تکرار نشده باشد.

جام جم آنلاین

**جدیدترین اخبار ایران
و جهان در جام جم آنلاین**

ورزشی، سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و حوادث

 [instagram.com/jamejam-news](https://www.instagram.com/jamejam-news)  [https://rubika.ir/jamejamDaily](https://www.facebook.com/rubika.ir/jamejamDaily)

 <https://t.me/jamejamDaily>  <http://t.me/jamejamCPI>



جام جم

jamejamdaily.ir jamejamonline.ir